

فرشید فریدونی (ژانویه ۲۰۰۳): تمدن و تاریخچه ی تمدن ستیز ی در ایران (انتشار به صورت مختصر در مجله ی آرش ، شماره ی ۸۳)

فروپاشی ی کشورهای "سوسیالیستی" مسبب یک بحران پارادایم سیاسی – تحلیلی برای درک سازمان جهانی و روند مناسبات بین المللی شد . برخی از نظریه پردازان بورژوازی – غافل از حماقت خود – مدعی شدند که تاریخ به پایان مثبتی رسیده است و پایان دوران ایدئولوژی ها را اعلام کردند . حال اگر ایجاد "امپراتوری ی ایزدی" بر روی زمین ممکن نیست اما در مقابل کمونسیم بدلی مشخص یعنی اقتصاد سرمایه داری و سیاست دولت قانونمند بورژوایی به عنوان فرم مناسب دموکراسی ی لیبرال تثبیت شده است (۱) . برخی دیگر بعد از بررسی انتقادی ی از چشم اندازهای ناگوار سرمایه داری خواهان متمدن ساختن آن شدند و راه حل ممکنه را در سازماندهی ی نهادهای جهانی جستجو کردند که معتمد و متعهد به کشورهای عقب مانده سیاست توسعه ی آنها را برنامه ریزی و متحقق کنند (۲) .

برخی نظریه پردازان بورژوازی اما – آگاه از ضرورت دشمن خارجی برای تضمین تداوم سرمایه داری ی جهانی و هویت یابی ی شهروندان برای تثبیت سیاست داخلی – به دشمن تراشی پرداختند و از مقوله ی تمدن برای طراحی ی یک استراتژی نو سوء استفاده کردند . ساموئل هانتینگتون در رأس این دیدگاه ، تمدن ها را از نظر جغرافیایی تقسیم کرد و "نبرد تمدن ها" را به عنوان مسئله ی آتی ی روابط بین المللی مطرح نمود (۳) . در همین دوران رئیس جمهور ایران اسلامی سید محمد خاتمی پرچم دار تمدن ایرانی شد . او با طرح "گفتگوی تمدن ها" نهادهای جهانی را مبهور و با "جامعه ی مدنی" اپوزیسیون متوهم جمهوری اسلامی را حیران تر کرد . نا گفته نماند که پروژه ی "تحقق و گسترش تمدن" به کشورهای عقب افتاده تا اوایل قرن گذشته بهانه ای برای پیشبرد سیاست کلونیالیسم بود . برخی نظریه پردازان حقوق بین المللی حتا تا سال ۱۹۲۴ ایران را کشوری متمدن نمی دانستند (۴) و محمد رضا شاه نیز برنامه ی توسعه ی اقتصادی – اجتماعی را برای "پیش برد ایران به سوی دروازه های تمدن" متحقق می کرد . این نوشته می پرسد تمدن چیست که هر کسی مدعی ی آن می شود بدون آنکه مضمون آنرا روشن کند؟ اما بررسی ی استراتژیک "برخورد و یا گفتگوی تمدن ها" هدف این مقاله نیست زیرا این کار از یک سو در کتاب "هانتینگتون و منتقدانش" انجام شده است (۵) و از سوی دیگر برای درک مقوله ی تمدن سازنده نیست و بحث را به همان نا کجا آبادی می کشاند که مورد نظر هانتینگتون و خاتمی است (۶) . به بیان دیگر شناخت روند تمدن و شناسایی ی تمدن ستیزان انگیزه ی این نوشته است .

نوربرت الیاس بنیانگذار ساختمان تئوری ی تمدن است . او برای تشریح روند تمدن ، تحولات نهادهای اجتماعی (جهان بیرونی) و تغییر سازمان شخصی ی انسان (جهان درونی) را مورد بررسی قرار می دهد . از دید او تمدن نه تولید منطقی ی انسان و نه نتیجه ی یک برنامه ریزی ی درازمدت است ، زیرا این پروژه قرن ها به طول انجامیده و از قشری به قشر دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است (۷) . روند تمدن به شیوه ای کور کورانه و ناآگاه از وابستگی های همه جانبه ی اجتماعی استنتاج می شود و همواره به خاطر دینامیسم تحولات اجتماعی به صورت روند باقی می ماند و هیچگاه به یک وضعیت ختم نمی شود . به بیان دیگر تمدن نه پدیده ای منطقی است و نه غیر منطقی . البته این موضوع به این معنی نیست که تمدن سازمان بخصوصی ندارد و یا اینکه انسان نمی تواند از این روند یک پدیده ی عملی و خردمندانه برای نیازهای اجتماعی ایجاد کند . در روند تمدن و با در نظر داشتن مکانیزم کور کورانه ی وابستگی های اجتماعی ، همواره حوزه هایی برای سازمان یابی ی نوین روابط روحی – کرداری ایجاد می شوند . به این صورت نه تنها هدایت و دخالت در روند تمدن با طراحی قوانین میسر خواهد شد بلکه انتقال آن از قشری به قشر دیگر و از نسلی به نسل دیگر نیز تضمین می

(۸) .

طبق بررسی ی الیاس برای درک روند تمدن باید تاریخ ، ایده ها و شیوه ی تفکر انسانی تحلیل شوند . یعنی تغییرات روابط اجتماعی ، سازمان کرداری و منابع روحی ی انسان در کل مورد تحلیل قرار گیرند (۹) . پروژه ی تحقیقی ی الیاس بسیار برجسته است زیرا او نه روند تمدن را ارزشی بررسی می کند و نه آن را مختص به جوامع اروپایی می داند . مورد اساسی ی بررسی ی او کنترل احساسات و غرائز انسانی از یک سو و عقلانی شدن جامعه از سوی دیگر است . به بیان دیگر تحلیل او مستدل به تحولات "جهان درونی ی" انسان و "جهان بیرونی" است . تحولات "جهان درونی ی" انسان نتیجه ی آغاز روند تمدن است . انسان همواره اعمال و کردار حیوانی را به عقب می راند و آنها را به سلطه ی عقل در می آورد . کنترل غرائز انسانی و تعویض روابط اجتماعی نتیجه ی وابستگی ی تنگاتنگ و همه جانبه ی انسان ها است که همواره در روند تمدن پسندیده تر و بیشتر تثبیت می شوند (۱۰) .

آغاز این تحولات از قرن هفت میلادی به بعد در جوامع اعیان و طبقه ی فئودال اروپا قابل ملاحظه است . برای مثال قطعه قطعه کردن گوشت حیوانات از سر سفره به آشپز خانه منتقل می شود . اعمال احساسی و غرائز حیوانی با خجالت محدود می شوند (۱۱) . به این شیوه مواردی چون مدفوع و ارضای نیازهای جنسی از اماکن عمومی طرد و به محیط های کاملاً خصوصی چون توالت و اطاق خواب منتقل می شوند . بروز ناگهانی ی احساسات و طرح نامناسب علائق انسانی به کنترل عقل در می آیند و همواره محدودتر ، مستحکم تر و توسط ارزش های پذیرفته شده ی اجتماعی یکنواخت تر می شوند (۱۲) . هراس از انزوا و کاهش ارج در جامعه قویترین محرک هایی هستند که اجبارهای اخلاقی – اجتماعی را به اجبارهای شخصی مبدل می کنند (۱۳) . تحولات "جهان درونی ی" انسان منجر به مناسبات و روابطی می شوند که جامعه ی برجسته ی دربار را در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی منحصر می کند . در این راستا شاه نقشی اساسی دارد . او برای تثبیت روند تمدن از یک سو قشر اعیان را از نظر اخلاقی زیر فشار قرار می دهد و از سوی دیگر منافع مادی – اجتماعی آنها را تضمین می کند . شاه به این شیوه قشر اعیان و طبقه ی فئودال را منضبط کرده و ارتقاء اخلاقی آنها منجر به تثبیت جایگاه اجتماعی شان می شود . با تحقق و تحکیم این سیاست مزدوران جنگی به مرور زمان مبدل به شوالیه های درباری می شوند (۱۴) . همچنین ملکه در این راستا نقشی مهم ایفا می کند . در حضور او همه موظف به کنترل احساسات و کرداری شایسته ی دربار هستند . تحولات "جهان درونی" به دلیل وابستگی های تنگاتنگ اجتماعی در طبقه ی حاکم ایجاد می شود و پیوسته به اقشار و طبقات دیگر انتقال می یابد . ایجاد واژه های ارزشی برای ارزیابی ی روابط اجتماعی چون "اخلاق شاهانه" یا "روابط درباری" انعکاس و نتیجه ی عمومیت روابط طبقه ی حاکم در زبان روزمره است .

الیاس برای تشریح روند تمدن و عمومیت روابط اجتماعی – درباری به کتاب آموزشی – اخلاقی اراسموس فون روتردام رجوع می کند . این کتاب در یک دوران بحرانی – گذاری از قرون وسطا به عصر نو برای تربیت یک پسر بچه ی درباری تدوین شده است . در واقع در دورانی که طبقه ی حاکم یعنی اقشار اعیان ، طبقه ی فئودال و مزدوران جنگی در رکود بودند و رژیم مطلق گرا در اروپا شکل می گرفت . این پدیده ی بخصوص ، به نمایندگان و نظریه پردازان قشر بورژوازی ، روشنفکران و انسان گرایان امکان ارتقاء فرهنگی – اجتماعی می داد . به بیان دیگر کتاب اراسموس فون روتردام مخاطبین بخصوصی داشت . این کتاب نه تنها به زبان های متفاوت

اروپایی ترجمه و بارها منتشر شد بلکه در مدارس برای تعلیم روابط اخلاقی – اجتماعی تدریس می شد (۱۵) .

### ۳

ارزش های مقبول اجتماعی از شیوه ی تغذیه گرفته تا انتخاب لباس در مجالس عمومی مضمون این کتاب هستند . الیاس در یک بررسی ی تاریخی از کتاب های آموزشی – اخلاقی که بعد ها منتشر می شوند نتیجه می گیرد که درجه ی کنترل احساسات و غرائز انسانی به مرور زمان شدت می یابند و درجه ی خجالت همواره تشدید می شود . انضباط رفتاری – کرداری ی انسان به مرور زمان جنبه ی اخلاقی – اجتماعی می گیرد . به این شیوه سازمان "جهان درونی ی" انسان دستخوش تحولاتی شگرف می شود که خود را در زبان روزمره منعکس می کند (۱۶) .

تحولات "جهان درونی ی" انسان اما از تحولات "جهان بیرونی" مجزا نیستند . این دو پیوسته در کشاکش و مکمل همدیگر اند . الیاس برای بررسی ی "جهان بیرونی" از یک سو تحولات نهادهای اجتماعی ، افزایش تعدد ، پیچیدگی ، تنوع و مقبولیت آنها را در نظر دارد و از سوی دیگر وظایف دولت را در روند تمدن تحلیل می کند (۱۷) .

زمینه ی مادی ی روند تمدن در اروپا اقتصاد مرکانتیل (کشاورزی و سرمایه داری ی تجاری روابط غالب اقتصادی هستند) است . طرح زیر بنای اقتصادی ، وابسته به یک برداشت درست الیاس از جامعه شناسی است زیرا حکومت گران آنقدر مقتدر نیستند که بدون در نظر داشتن قوانین اقتصادی و نیازهای اجتماعی به آن شیوه جامعه را اداره کنند که می خواهند . اعمال سیاست غیر منطقی خود به خود با موانع اجتماعی و مقاومت مردمی مواجه خواهد شد . به همین دلایل سازمان یک بورکراسی ی آگاه و خردگرا برای تنظیم ، تحکیم و هدایت روند تمدن ضروری است . با در نظر گرفتن قوانین اقتصادی و نیازهای اجتماعی روند تمدن به زیر پوشش حکومت کشیده می شود (۱۸) . تثبیت قدرت مرکزی با کنترل علائق احساسی و غرائز انسانی همگام است و به این صورت تحولات "جهان بیرونی" با "جهان درونی ی" انسان همواره پیوسته می مانند (۱۹) .

تثبیت قدرت مرکزی نتیجه ی کشاکش و رقابت میان کلیسا ، قشر اعیان و طبقه ی فئودال برای کسب ثروت اجتماعی است که از قرن ۱۲ میلادی به بعد آغاز شد (۲۰) . اما نقش اساسی ی حکومت مرکزی برای هدایت روند تمدن در دوران رنسانس ایفا می شود . در این دوره ، میان جناح های متفاوت طبقه ی حاکم توازن قوا ایجاد شده و دربار قرارگاه آرامش است . تقسیم قدرت میان اعضای دربار و ارکان سیاسی از یک سو و غیر متمرکز کردن قدرت نظامی از سوی دیگر سبب تحکیم دولت مرکزی می شود . این پدیده در مناطق پروتستان به وسیله ی دانشگاه ها و مدارس نهادهای ، و با ایجاد اقشار جدید چون کارمندان دولتی و طبقه ی متوسط و مرفه تثبیت می شود . در حالیکه اقشار جدید پروتستان برای ترویج روابط متمدن اخلاقی – اجتماعی نقش اساسی را ایفا می کنند ، در جوامع کاتولیک درباریان و کلیسا مانند گذشته نقش مهمتری را نسبت به دانشگاه ها و مدارس به عهده دارند (۲۱) .

سازمان و تحکیم دولت مرکزی به عهده ی شاه است . او سران عشایر را یکی بعد از دیگری از بین می برد و افراد مورد اعتماد خود را جایگزین آنها می کند . دیپلماسی و مودی گری در دربار به مرور زمان بر سیاست جنگ آوری و ستیزه جویی پیروز می شوند . به این شیوه نقطه ی گریز از مرکز دولت مبدل به نقطه ی ثقل و تمرکز می شود و تثبیت قدرت مرکزی را تضمین می کند . مالکیت غیر متمرکز زمین در نظام فئودالی و قدرت متمرکز دولتی مکمل همدیگرند . با نهادهای شدن و ارتقاء اجتماعی ی طبقه ی متوسط شهری محور قدرت سیاسی – اجتماعی نیز از دربار به جوامع ملی – شهروندی منتقل می شود . در نتیجه جوامع درباری –

اریستوکراتی تضعیف می شوند و ملت به عنوان محور قدرت مرکزی شکل می گیرد (۲۲) .

#### ۴

قدرت مرکزی امنیت مالی و جانی ی شهروندان را به عهده می گیرد و جامعه ی صلح آمیز و متمدن را سازمان می دهد . اجبار به صورت تنبیه بدنی فرم بخصوص خود را عوض می کند ، در حالی که اجبار اقتصادی همچنان بین مالک و برده و یا نیمه برده باقی می ماند . به این شیوه زور و تنبیه بدنی دیگر بستگی به احساسات انسانی و یا غرائز شخصی ندارند بلکه فقط با نقض معیارهای تدوین شده ی دولتی اعمال می شوند . در اجتماع صلح آمیز کردار روزمره ی شهروندان بهبود می یابد ، زیرا در حالی که خطر بروز ناگهانی ی زور شخصی در زندگی ی روزمره ی شهروندان محدود می شود امکان اعمال زور قابل محاسبه ی دولتی ، انسان ها را منضبط می کند . به این دلایل الیاس نتیجه می گیرد که هر چه قدرت مرکزی مستحکم تر باشد به همان اندازه کنترل علائق احساسی و غرائز انسانی قوی تر است و زنجیر روابط اجتماعی برای جذب افراد طویل تر و وابستگی ی روزمره ی انسان ها عملاً شدید تر می شوند . انسان با کسب امنیت اجتماعی نه تنها در مقابل حملات ناگهانی و آسیب های غیر منتظره مصون می شود بلکه رفتار غیر قابل محاسبه و علائق احساسی خود را نیز کنترل می کند (۲۳) .

در نتیجه تثبیت قدرت مرکزی منجر به تضمین امنیت شغلی و مالکیت می شود . خطر در جوامع صلح آمیز به مرور زمان قابل محاسبه و قوانین جزائی — مدنی برای تحقق حقوق شهروندان پسندیده تر می شوند . انتقال قدرت نظامی — اجرایی به پادگان و استفاده از آن در دوران های بحرانی مانند جنگ و نا آرامی ، روابط روزمره ی اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهد . قوه ی مجریه ی پادگانی شده تهدیدی غیر مستقیم اما قابل محاسبه برای ناقضین قانون است ، زیرا آنها را از نظر روحی مدام زیر فشار می گذارد . در جوامعی که قدرت مرکزی تثبیت نشده ، همواره در و دروازه به روی علائق احساسی و تصمیم های ناگهانی گشوده است . اعمال زور شخصی ، ناگهانی و غیر معقول توسط مردان بر زنان ، مالکین بر دهقانان ، کارفرمایان بر کارگران روابط روزمره را تعیین می کنند . همانگونه که جانیان از آزار و اذیت فرودستان لذت می برند ، زمانیکه قربانی فرادستان می شوند، متحمل زجر خواهند شد (۲۴) .

انحصار برداشت مالیات موضوع دیگری برای تثبیت قدرت مرکزی است . تولید پول ملی و سازمان بازار داخلی سبب وابستگی ی همه جانبه ی انبوه مردم می شوند و شرایط رقابت مناطق پراکنده را مهیا می کنند (۲۵) . تضمین امنیت جانی و مالی ی شهروندان از طریق قدرت مرکزی از یک سو و داد و ستد صلح آمیز با مناطق پراکنده از سوی دیگر منجر به عمومیت ارزش های پسندیده ی اجتماعی و شیوه ی کنترل احساسی — غریزه ای ی شهروندان می شوند (۲۶) . الیاس برای تفهیم بهتر روند تمدن مناسبات جوامع پیچیده را طرح می کند . فراوانی ی خیابان ها ، شدت حمل و نقل ، سازمان شهری و زندگی در جوامع پر جمعیت سبب پیچیدگی ی مناسبات اجتماعی می شوند . کنترل احساسات ، محاسبه و تنظیم دقیق رفتار اجتماعی از جمله عوامل ضروری هستند که انسان در این اوضاع پیچیده بتواند توسط آنها بدون نقض قانون راه خود را بیابد (۲۷) . اما کنترل احساسات و محدود کردن علائق شخصی فقط نتیجه ی هراس از قوانین جزائی — مدنی و یا تنبیه بدنی نیستند بلکه توسط سازمان اجتماعی و فشارهای نهادی — تربیتی چون خانواده نیز به انسان منتقل می شوند . بیم از انزوای شخصی و طرد اجتماعی ، خودداری و کنترل علائق انسانی را به صورت اتوماتیسم کرداری از کودکی بر انسان تحمیل می کنند . در آغاز دوران نوجوانی احکام و مرزهای ممنوعه ی اجتماعی همواره تشدید و مبدل به بخشی از شخصیت انسان می شوند (۲۸) .

در روند تمدن تمام انگیزه های احساسی و علائق غریزی به "جهان درونی ی" انسان منتقل می شوند . عامل این

## ۵

روند ، افزایش وابستگی ی همه جانبه ی اجتماعی است . اینکه در روند تمدن ، دین و تحولات دینی چون رفرماسیون در مسیحیت ، پروژه ی روشنگری و باز نگری ی دینی چه نقشی را ایفا می کنند ، نزد الیاس مبهم است . او در چند جا این نکته ی مهم را به طور مختصر طرح می کند . از یک سو رابطه ی تمدن و تدین را مفهوم می سازد و مدعی می شود که مسیحیت روند تمدن را حمایت می کند (۲۹) . از سوی دیگر تفاوت نهادهای پروتستان و کاتولیک را مد نظر قرار می دهد . البته این کوتاهی نتیجه ی شیوه ی بررسی او است . او با نقدی که بر جامعه شناسان و تاریخ نگاران دارد مشخص می کند که جامعه را باید در کل فهمید . از دید الیاس مجازات یا پاداش الهی هیچگاه به تنهایی سبب ایجاد تمدن نمی شوند بلکه بر عکس هر دینی به همان اندازه متمدن است که جامعه یا قشری که آنرا نمایندگی و حمل می کند (۳۰) . نا گفته نماند که ماکس وبر تحولات "جهان درونی ی" انسان را نتیجه ی رفرماسیون در مسیحیت می داند . فرقه های متفاوت پروتستان چون کلونیسم، پیتتیسیم و غسل تعمیدی مبلغ خودداری و کنترل احساسات و علائق غریزی مؤمنین بودند (۳۱) . انشعاب در مسیحیت و توازن قوا بین واتیکان و فرقه های متفاوت پروتستان شرایط روشنگری را در دوران رنسانس پدید آوردند . بازنگری به دین در اروپا سبب شد که "دین الهی" در چار چوب "خرد انسانی" قرار گیرد و از یک سو روند تحولات اجتماعی — دینی را به سوی تحکیم روش زندگی دنیوی منحرف کند و از سوی دیگر پایه های اجتماعی — خرافی را به لرزه در آورد (۳۲) . تبدیل "منطق گریز از جهان" (شهادت و دست تقدیر) به "منطق سلطه بر جهان" (مبارزه و اشتغال برای بهبود وضعیت اقتصادی — اجتماعی) نتیجه ی این تحولات است .

به هر صورت کشاکش مداوم "جهان درونی ی" انسان با "جهان بیرونی" منجر به تبدیل جبر اجتماعی به جبر فردی می شود و علائق غریزی — احساسی را به "جهان درونی" منتقل می کند . با پیشروی ی روند تمدن نه تنها رفتار غیر مقبول شهروندان از "جهان بیرونی" حذف می شوند بلکه "جهان درونی ی" انسان از نو سازمان می یابد . تشکیل بخشی کاملاً خصوصی و بخشی عمومی ، رفتاری کاملاً شخصی و رفتاری اجتماعی نتیجه ی سازمان نوین "جهان درونی ی" انسان است . افزایش تنوع و پیچیدگی ی جامعه از یک سو و کنکاش مداوم "جهان درونی ی" انسان با "جهان بیرونی" برای تطبیق رفتار شخصی با روابط مقبول اجتماعی از سوی دیگر منجر به تفکیک "جهان درونی ی" انسان می شوند . روند تمدن این پدیده را به چنان شدتی بر انسان تحمیل می کند که پذیرفتن آن ناخود آگاه و اجتناب ناپذیر است . تفکیک "جهان درونی ی" انسان در دو جناح "خیر خواه" و "خود خواه" نشانه ی تثبیت روند تمدن است (۳۳) .

به این صورت "جهان درونی ی" انسان مبدل به حوزه ای برای کنکاش این دو جناح می شود . کشاکش بین انسان با انسان ، دوست با دشمن ، جانی با قربانی ، فرا دست با فرو دست ، غالب با مغلوب ، احساس با منطق و علاقه با عقل مبدل به کشاکش میان جناح "خود خواه" با جناح "خیر خواه" انسان می شوند (۳۴) . انقلاب یکی علیه دیگری ، غلبه ی ترس بر علائق احساسی ، هراس از تنبیه در برابر لذت ، بیم از انزوا در برابر اعمال غرائز انسانی منجر به تشنجی مداوم میان جناح "خیر خواه" و جناح "خود خواه" در "جهان درونی ی" انسان می شوند (۳۵) . سرکوب مداوم درونی ی احساسات و غرائز انسانی برای حفظ و تثبیت جایگاه اجتماعی سبب ارضای بخشی از تمایلات و علائق انسانی به شیوه ی رویایی در دیدن و شنیدن و یا در خواب دیدن می شوند (۳۶) . به این شیوه روند تمدن بر "جهان درونی ی" انسان و روح او زخم های مهلک وارد می کند . در

شرایط نا مناسب این جراحات هیچگاه مداوا نخواهند شد . در این حالت کنکاش مداوم جناح "خیر خواه" با جناح "خود خواه" به صورت زخمی چرکین یا تزلزل شخصیتی و بیماری روانی نمایان می شود . در شرایط مناسب میان

## ۶

جناح "خیر خواه" و جناح "خود خواه" توازن قوا ایجاد می شود . تعادل شخصیتی نشانه ی توافق این دو جناح است (۳۷) .

نتیجه ی تثبیت روند تمدن ، دنیوی شدن و خردورزی ی انسان است . به این صورت همواره دست دین از دنیا مجزا می شود . ارزش های اخلاقی \_ اجتماعی دیگر وابسته به تفسیر های دینی برای سازمان طریقه ی زندگی ی دنیوی نیستند . انسان از تبعیت به عقلانیت می رسد و شیوه ی زندگی ی خصوصی ی خود و جامعه را متکی به ارزش های دنیوی \_ انسانی سازمان می دهد . انسان نه تنها به وسیله ی معیارهای دنیوی رفتار و مناسبات خود را ارزیابی می کند بلکه پاسخگو به جامعه است . از دید الیاس روند تمدن را نه با قوانین عقلانی یعنی فکر و برنامه ریزی ی فردی می توان توضیح داد و نه با قوانینی که آنها را بتوان طبیعی نامید (۳۸) . در روند تمدن عاطفه و غریزه همواره به سلطه ی عقل در می آیند و انسان روابط عشیره ای \_ احساسی را پشت سر می گذارد . روابط عقلانی به صورت احکام تربیتی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به مرور زمان خود پو و خود ور می شوند . انتقال انگیزه های احساسی و علائق غریزی به "جهان درونی ی" انسان و تضمین "جهان بیرونی ی" صلح آمیز توسط انحصار قدرت ، اسلحه و مالیات دولتی نتیجه ی قرن ها کشاکش انسانی \_ اجتماعی هستند که فقط با انقلاب فرانسه نهادینه شده اند (۳۹) .

به بیان دیگر دست آورد انقلاب فرانسه که به تدوین قانون اساسی لائیک انجامید تمامی این کشاکش تاریخی \_ فلسفی را در بر دارد . پیروزی و تحکیم پروژه ی تعقل یعنی کثرت گرایی ، خردورزی ی دنیوی و سکولاریسم خود را در سه پایه ی قانون اساسی نمایان می کند : (۱) پوزیتیویته (قانون گذار انسان است) ، (۲) لگالیت (شناخت قانونی حریم خصوصی) و (۳) لگیتیویته (قانونمداری شهروندان) (۴۰) .

با تحکیم و تثبیت کثرت گرایی برای اولین بار در تاریخ بشریت ممکن شد که حل و فصل درگیری های اجتماعی و تضادهای طبقاتی از اماکن اجتماعی به پارلمان منتقل شوند . روند تمدن در اروپا نتیجه ی پروژه ای گسترده و تاریخی است که در طبقه ی حاکم شکل گرفت و به اقشار و طبقات دیگر رسوخ کرد . اما این به این معنی نیست که روند تمدن در اروپا با تمدن ستیزی یا توحش و بربریت مواجه نشد . اوج بربریت و انسان ستیزی در دوران ناسیونال سوسیالیسم آلمانی به وقوع پیوست . همانگونه که هورکهایمر و آدورنو در کتاب دیالکتیک روشننگری به درستی طرح می کنند زمانی که طبیعت مساوی با عقل قلمداد می شود ، قوانین طبیعی مبدل به قوانین اجتماعی خواهند شد . نتیجه ی این نگرش ایدئولوژی ی سوسیال داروینیسم و نژادپرستی است . به این وسیله تمامی ی غرائز حیوانی که طی قرنهای "جهان درونی ی" انسان منتقل ، محدود و یا سرکوب شده بودند به "جهان بیرونی" سرازیر شدند و بربریت هیتلریسم را آفریدند (۴۱) .

شناخت تئوری ی تمدن برای شناسایی ی تمدن ستیزی و عاملین آن در ایران ضروری است . الیاس با رجوع به تالکوت پرسون (بنیان گذار تئوری ی سیستم) به شیوه ای قانع کننده طرح می کند که جوامع متفاوت منابع مشابهی دارند و می توانند از آنها در صورت نیاز استفاده کنند . به بیان دیگر هر ملتی با هر ترکیب طبقاتی قادر است که با شیوه ی بخصوص خود روند تمدن مخصوص به خود را سازمان دهد (۴۲) .

اواخر قرن نوزدهم ایران آبستن تحولات بنیادی \_ اجتماعی بود . فقدان امنیت جانی و مالی همواره موجب هراس

شهروندان می شد . ارتقاء یا سقوط در بورکراسی ، افزایش ارج اجتماعی یا ضرب و شتم ناگهانی و حتا به دار آویخته شدن شهروندان از نزدیکترین درخت ممکنه ، در اقتدار غیر قابل کنترل و وابسته به احساسات آنی ناصرالدین شاه بود . انباشت ثروت نتیجه ی شایستگی و یا وابسته به محاسبه ی اقتصادی و یا فن آوری نبود ،

## ۷

بلکه با چاپلوسی و موذی گری در دربار و یا با قلدری و باجگیری در جامعه میسر می شد . ایران در این دوره توسط دولت های مقتدر روس و انگلیس غارت می شد و کالاهای ایرانی قادر به رقابت با کالاهای وارداتی نبودند . اداره ی گمرک نیز در انحصار دول خارجی بود . فقدان پشتیبانی ی اقتصادی از پیشه وران ایرانی منجر به ورشکستگی ی آنها می شد . فراتر از این ناصرالدین شاه بدون هیچگونه مجوزی از یک سو وابسته به نیازهای آنی اش ثروت تجار را مصادره می کرد و از سوی دیگر از بانک های روس و انگلیس وام می گرفت تا هزینه ی هنگفت سفرهایش به اروپا را بپردازد . او در مقابل به واگذاری ی انحصارات اقتصادی به این دو دولت می پرداخت . پدیده ای که همواره استقلال کشور را مواجه با خطر می کرد . بحران بدهکاری و شرایط نامساعد برای رقابت با کالاهای انگلیسی و روسی سبب بحران اقتصادی در ایران بودند . بازگشت فارغ التحصیلان ایرانی از اروپا و سیر مهاجرت بیکاران به قفقاز منجر به آشنایی هر چه بیشتر ایرانیان با تمدن اروپایی شد . در این راستا نشریات خارج از کشور بسیار کوشا بودند . با وجودیکه فقط یک در صد از شهروندان ایران سواد داشتند اما ضرورت قانونمند کردن دولت همواره در محافل سیاسی ، که دوره ها نامیده می شدند ، طرح شد و زبان به زبان گسترش و عمومیت یافت (۴۳) . به بیان دیگر شهروندان متمدن و متعقل ایران به ضرورت قانونمند و یا مشروط کردن دولت مستبد ناصرالدین شاه پی بردند . اما پروژه ی قانون اساسی ی مشروطه به عنوان دست آورد پروژه ی تعقل و نتیجه ی تحکیم روند تمدن در ایران با قشر محافظه کار و تبعدگرای کشور مقابل شد .

این قشر را می توان به سه جناح تفکیک کرد . جناح اول شامل شوینیست های فارس می شود . اعضای این جناح دچار یک بحران هویتی شدید هستند . از یک سو ، اسطوره های "دوران شکوهمند تاریخ ایران زمین" موجب افتخار آنان است و از سوی دیگر ، وضعیت هبوط آخرین سده های کشور منجر به سرافکنندگی آنان می شود . پیوند تاریخ باستان و معاصر ایران را به درستی درک نمی کنند و به این سبب به تحریف تاریخ می پردازند . نه قادر به تجدید "شکوه گذشته" هستند و نه به برزخ موجود خو گرفته اند . سرافکننده از شکست ساسانیان در برابر اعراب به نستالژی ی "تمدن هخامنشی" پناه می برند و دوران مقابله ی فرهنگی با اعراب را در اوایل هزاره ی گذشته ، "عصر زرین فرهنگ ایران زمین" می نامند . پذیرش اسلام در ایران را نتیجه ی ترس و اجبار به پرداخت جزیه می دانند . برای ارضای روحیه ی شکست خورده ی خود از کتاب سوزانی ی اعراب در ایران ناله و شکوه می کنند ، بدون اینکه بعد از گذشت ۱۳ قرن ارمغانی فرهنگی ، مداوم و مستقل از دین اسلام ارائه داده باشند . کورش را بنیان گذار حقوق بشر می پندارند و دین زرتشت را مظهر نیکی می دانند ، بدون آنکه نقدی بر سازمان فرو بسته ی این دوران داشته باشند . گفتار خود را با اشعار فردوسی مستدل می کنند و به زبان فارسی می نازند ، بدون اینکه انتقادی به واژه های همانند و حروف نوشتاری ی عربی داشته باشند . عاجزانه پی گیر برهان انحطاط ایران زمین هستند و غافل از بی هنری ی خود هنر را نزد ایرانیان می دانند و بس . حفظ تمامیت ارضی ایران را هدفی مقدس می شمارند و برای تحقق آن از سرکوب و کشتار ملت های دیگر این کشور شرمی ندارند . از عقب افتادگی اقتصادی ی ایران رنجورند ، بدون اینکه دلایل آنرا به گونه ای مستدل و مستدل ارائه کرده باشند . ملت های دیگر را پست می شمارند و شدیداً عرب ستیزند . بی خردی

ی آنها تا حدی پیش می رود که فرهنگ و زبان فارسی را نیز بر ملت های دیگر ایران تحمیل می کنند . جناح دوم اسلاميون هستند . آنها مروج ترور و توحش اند و قرآن مانيفست آنها است . متكى به اسناد بى اعتبار مدعى مى شوند كه ايرانيان با آغوش باز به پيشواز "دين مبين" رفتند و با دل و جان به آن گرويدند . اسلاميون مستند به آيات قرآن آنرا كلام الله و محمد را رسول الله و خاتم الانبياء مى دانند . از اين رو اسلام

۸

را مناسب ترين دين براى تنظيم روابط اجتماعى - سياسى تا روز قيامت مى پندارند .

تعبدگرایی ی اسلاميون ریشه های عمیق تاریخی - فلسفی دارد . به بیان دیگر آنها با پروژه ی تعقل در ستیزند زیرا کثرت گرایی ، خردورزی ی دنیوی و لائیسيسم از این دين قابل استنتاج نیست . ضرورت کثرت گرایی ، شناخت شهروند به عنوان فاعل مستقل جامعه و برابر با دیگر شهروندان در مقابل قوه ی قضایی است . اما در دين اسلام نابرابری به عنوان پدیده ای الهی و غیر قابل تغییر نهادینه شده است . نابرابری ی برده و برده دار ، زن و مرد ، کافر و مسلمان بارها در قرآن مطرح و بر روی آنها تأکید شده است (۴۴) .

تعبدگرایی ی اسلاميون مانند شوينيست های فارس احساسی نیست بلکه نتیجه ی شکست پروژه ی خردگرایی در اسلام است . تناقض گویی ی پیامبر در قرآن از یک سو و سنت غیر متعارف او از سوی دیگر پروژه ی خردگرایی معتزلی را از بدو شروع آن محکوم به شکست کرده بود (۴۵) . به بیان دیگر شناخت ، حفاظت و ترویج دين اسلام دیگر با رجوع به عقل ممکن نبود . از این رو شبیه دوران رنسانس ، دين در محدوده ی عقل قرار نگرفت و بر عکس عقل در چنبره ی دين گرفتار آمد . به این صورت نزد اسلاميون اساس ايمان مبتنی بر پذیرش یک سلسله اصول تعبدی است . امری مستند به تعقل و با تکیه بر برهان عقلی پذیرفته نمی شود و همه ی مسلمين موظف به اطاعت و تسليم به شريعت هستند . اسلاميون تفکیک میان "جهان درونی ی" انسان و "جهان بیرونی" را نمی پذیرند و واژه ی "امت اسلامی" هر دو را در بر می گیرد . قانونگذار ملت نیست ، بلکه الله است و هر گونه عصیان و نافرمانی در مقابل شريعت گناه کبیره محسوب می شود . عنصر اساسی این دين اسارت "جهان درونی ی" مسلمين در برابر استبداد الهی و آن کسانی که به نام الله حکومت می کنند است و اعمال شريعت مناسبات "جهان بیرونی" را برای حفظ "امت اسلامی" و به نام الله تنظيم می کند . ترس و تسليم ، وظیفه و تکلیف ، بندگی و افتادگی ی شهروندان دکترین سیاسی اسلاميون است . قرار دادن عقل در محدوده ی دين راه تحقيق را مسدود و پروژه ی تعقل را با مانع مواجه می کند . افزایش روابط همه جانبه ی اجتماعى منجر به کنترل احساس و انتقال علائق غریزی به "جهان درونی ی" اسلاميون نمی شود زیرا آنها خود را نه به جامعه بلکه به الله متعهد و پاسخگو مى دانند . به همین دلایل "جهان درونی ی" آنها پیچیده و متنوع نمی شود و به تعقل دست نمی یابند . بدیهی است کسی که عقلش در محدوده ی دين قرار دارد و دینش مروج ترور و توحش است ، "جهان بیرونی" را نا امن و متوحش مى کند و برای اجتماع فاجعه مى آفریند .

تعبدگرایان اسلامی در ایران آموزشگاه اصولی را نمایندگی می کنند . اصوليون میان فکر و ذکر تفکیک قائل می شوند . فکر در محدوده ی دين قرار دارد و منحصر به مجتهد است ، در حالی که مقلد به ذکر مسائل دینی بسنده می کند . به بیان دیگر مقلد برای شناخت از شريعت (تفسیر احکام) و انجام فروع دين (عبادت و یقین) نیازمند به مجتهد یا مرجع تقلید است . اصوليون مدعى هستند كه مسلمين در دنیایی پر از هوس و گناه قادر نخواهند بود كه با رجوع به عقل و گزینش خرد تکالیف اسلامی را انجام دهند ، به "راه راست" بروند و "امت اسلامی" را در ساختار توحیدی آن حفظ کنند . ادعای مجتهدین به عنوان قیم مسلمين با هدف هدایت "امت اسلامی" تا پایان غیبت کبری مستدل به انحصار آنها از درک باطن دين و "حقیقت مطلق" است . کسب

درجه ی اجتهاد برای درک باطن منابع دینی ضروری است و رساله ی عملی مدرک اجتهاد است که در آن لیاقت رجح و قیاس مجتهد اثبات می شود . توافق یا اجماع مراجع تقلید شناخته شده برای کسب مجوز اجتهاد ضروری است . با این شیوه مراجع تقلید تفسیر منابع دینی را منحصر به علمای شیعه می کنند و از یک سو فرقه های دیگر اسلامی را طرد می کنند و از سوی دیگر شیعه ی دوازده امامی را به صورتی همگون محفوظ می دارند .

## ۹

محدودیت تعداد مراجع تقلید منجر به محدودیت تفسیرها می شود و جایگاه اجتماعی و منافع مادی علمای شیعه (خمس و زکات) را به عنوان نایب امام تثبیت می کند (۴۶) .  
بر خلاف شوینیست های فارس ، اسلامیون در ایران همچون "دولت در دولت" نهادینه شده اند . ریاست دادگاه های شرع ، اداره ی امور محضری ، تدریس در مکاتب ، سازمان سفر زائران به شهرهای دینی موجب ارج اجتماعی آنها هستند . حوزه های علمیه پشتوانه ی ایدئولوژیک "دولت در دولت" را تضمین و بازسازی می کنند . پیوند خانوادگی و اقتصادی علمای ی شیعه با بازاریون نه تنها سازمان اجتماعی ی اسلامیون را تحکیم بلکه پشتوانه ی مادی ی "دولت در دولت" را نیز تأمین می کند (۴۷) . به بیان دیگر سازمان اسلامیون در ایران مستحکم ترین مانع در مقابل روند تمدن است .

جناح سوم جریان های ملی – مذهبی را در بر می گیرد . گرایش آنها به اسلام نه از حب علی بلکه از بغض عمر است . این جناح می کوشد که فرهنگ سیاسی ی ایران را سلطنتی – اسلامی (شیعه ی دوازده امامی) وانمود کند و آنرا تبلور توافقی تاریخی – اجتماعی جلوه دهد . با این شیوه هر گونه آرمان برای سازمان نظامی نوین حتا در طرح مبحثی ی آن را نه فقط کفر و طغیان بلکه غیر ایرانی و نامتناسب با تاریخ و سرشت شهروندان این سرزمین می داند . جناح ملی – مذهبی زیر پوشش دربار سازماندهی شده است و شامل چاپلوسانی می باشد که روزمره ی سیاسی را با "بله قربان ، بله قربان" گویی به درباریان سپری می کنند . شاه در صدر دربار و به عنوان مظهر این قشر از یک سو عقده های شوینیست های فارس را با رجوع به تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی ارضاء می کند و از سوی دیگر به عنوان ظل الله از منافع اسلامیون پاسداری می نماید . شوینیست های فارس در عوض برای شاه مقبولیت تاریخی – دنیوی و اسلامیون برای او مشروعیت دینی ایجاد می کنند .

جناح های متفاوت قشر محافظه کار در ایران با وجود تمامی ی درگیری ها و رقابت ها در یک نکته ی اساسی با هم توافق نظر دارند . این قشر از پروژه ی تعقل یعنی کثرت گرایی ، خردورزی دنیوی و لائسیسم منزجر است ، زیرا شهروندان ایران را رمة می پندارد . محافظه کاران در مقابل انگیزه ی شهروندان برای تعیین سرنوشت خود پروژه ی تعبد را نمایندگی می کنند . کشاکش تعبدگرایان فقط مربوط به این است که چه جناحی در صدر خردستیزی قرار گیرد و به شیوه ی مناسب تری شهروندان ایران را مجبور به تبعیت کند . با وجود تمامی ی خود پسندی ها و کشاکش های جناحی ، قشر محافظه کار در سرکوب تعقل گرایان توافق نظر دارد . تاریخ مبارزاتی ی صده ی گذشته را می توان بدون اغراق تاریخ مبارزه ی تعقل و تمدن با تعبد و توحش نامید . در دوران جنبش مشروطه شهروندان ایران با انگیزه ی بهبود و توسعه ی رفاه اجتماعی، عادلانه کردن تقسیم و توزیع دست آوردهای فنی و مادی ی جامعه و انهدام استبداد حاکم به میدان مبارزه آمدند . مشروطه خواهان تصویب قانون اساسی و استقرار نظام سیاسی – پارلمانی را وسیله ای برای تحقق این اهداف می دانستند . اسلامیون اما با انگیزه ی افزایش نفوذ سیاسی خود در دستگاه دولتی به میدان آمدند و خواهان تشکیل "عدالت

خانه" بودند . مشروطه خواهان تشکیل مجلس شورای ملی را بر اسلاميون و درباريون تعبدگرا تحميل کردند (۴۸) . انجمن های مشروطه خواه مبلغ استقلال قضات و قوه ی قضائيه از قواى مجريه و مقننه بودند . به اشتغال رجال سياسى در مقام های متفاوت دولتى اعتراض مى کردند و خواهان محدوديت دوران زمامدارى و وزارت بودند . در مطبوعات خود برای تشکیل مدارس غير دينى و آموزش به بانوان تبليغ مى کردند . پشتيبان ادغام حقوق بشر در قانون اساسى مشروطه بودند . جاىگاه اجتماعى ی آخوند ها را به عنوان عاملين ارتجاع تخریب مى کردند ، در حالى که اسلاميون با تشکیل نهادهای "امر به معروف و نهی از منکر" به مقابله با مشروطه خواهان

۱۰

مى پرداختند .

بعد از به امضاء رسيدن قانون اساسى توسط مظفرالدین شاه ، اسلاميون و درباريون تعبدگرا به مبارزه با قانون اساسى پرداختند . مراسم تاجگذاري ی محمد على شاه بدون حضور نمايندگان مجلس برگزار شد . کابينه زیر نظر مستقيم او قرار داشت و وزرا به نمايندگان مجلس پاسخگو نبودند . مجلس ، انجمن های مشروطه خواه و مطبوعات چنان دولت و دربار را زیر فشار قرار دادند که وزرا يکى بعد از ديگرى در مجلس حاضر شدند و برنامه ی وزارت خود را معرفى کردند . در همين دوران بحث پيرامون ضرورت متمم قانون اساسى آغاز شد . اسلاميون موفق شدند ، قانون اساسى ی مشروطه را مبدل به مشروعه کنند . در متمم قانون اساسى دين رسمى ی ايران شيعه ی دوازده امامى اعلان شد و يک شورای پنج نفره از فقها برای تأييد مشروعيت مصوبات مجلس به مشروطه خواهان تحميل شد . مشروطه خواهان در مقابل موفق شدند که برابرى ی شهروندان در برابر قانون و آموزش و پرورش دولتى را که شامل زنان نيز مى شد قانونمند کنند . نزاع در مورد آزادى ی مطبوعات و تشکیل نهادهای اجتماعى حتماً منجر به تکفير مشروطه خواهان شد (۴۹) . قانون انتخاباتى موانع ديگرى در مقابل تحقق کثرت گرايى ايجاد مى کرد زیرا فقط کشاورزانى حق انتخاب کردن داشتند که حداقل ثروت آنها به ۱۰۰۰ تومان مى رسيد . حق انتخاب تجار وابسته به داشتن حساب بانكى بود و عضويت کارگران و پيشه وران در اصناف ضرورى محسوب مى شد در حالى که زنان برای آرامش خاطر اسلاميون اصولاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند (۵۰) .

با وجود تثبيت تعبد اسلاميون مشروطه خواهان را تکفير مى کردند . در صدر آنها شيخ فضل الله نوري بود که با قانون اساسى در کل مخالفت مى کرد . او به همراهى ی چندين مجتهد شناخته شده و ۱۰۰۰ نفر اوباش و طلبه در حرم شاه عبدالعظيم بست نشست و با دريافت ۷۰۰۰ تومان از دربار مقابله با مشروطه خواهان را سازمان داد . او هر روز به ۸۰ آخوند شکم پرست نهار و شام و روزى دو قرآن مقرر مى داد . سفير به شهر های ديگر مى فرستاد و نظرياتش را در نشریه اى به نام لايه منتشر مى کرد . او با استناد به منابع دينى به درستى توضيح مى داد که اسلام برابرى ی مجتهد و مقلد ، زن و مرد ، کافر و مسلمان ، عاقل و ديوانه را نمى پذيرد و مشروطه خواهان را همواره به جهاد تهديد مى کرد . مشروطه خواهان در مقابل ، او و هوادارانش را "گاو مجسم" خطاب مى کردند ، زیرا آنها نمى خواستند بپذيرند که مشروطه مشروعه نمى شود (۵۱) . تبليغات شيخ فضل الله نوري باعث شد که اوباش و طلاب با پشتوانه ی دينى به ضرب و شتم مشروطه خواهان و تعرض به انجمن ها و مجلس بپردازند . تعيين مقررى ی دربار به وسيله ی مجلس موجب تشديد کشاکش با تعبدگرايان شد . با حمايت محمد على شاه و برخى از مجتهدين شناخته شده ، اوباش و طلاب در ميدان توپخانه چادر زدند . پای منبر و با پشتيبانى ی قوه ی مجريه به مجلس و مشروطه خواهان فحاشى کردند و به

ضرب و شتم مردم و شهروندان یهودی پرداختند . درخواست آنان اعمال بی چون و چرای شریعت بود و مجلس را مکان کفرگویی می دانستند . محمد علی شاه نیز خواهان انحلال مجلس بود تا بساط استبداد را دوباره بگستراند . برخی اسلامیون مانند مجتهدین طباطبایی و بهبهانی با محمد علی شاه مخالف بودند ، زیرا به وسیله ی قانون اساسی و متمم آن تبعیت از دربار و شریعت را نهادینه کرده بودند .

مجلس با پشتیبانی و حفاظت ۱۴۰۰ تا ۲۰۰۰ مشروطه خواه تن به خواست های درباریون و اسلامیون نداد . پایداری ی مجلس سبب شد که اوپاش و طلاب میدان توپ خانه را ترک کنند . محمد علی شاه به اجبار به قرآن سوگند یاد کرد که قانون اساسی ی مشروطه را محترم شمارد و رعایت کند . چندی بعد ترور نافرجام محمد علی

۱۱

شاه بهانه ای شد که او با همکاری ی روسیه نقشه ی کودتا را بکشد . بعد از تسخیر میدان توپخانه توسط قوای قزاق به سرکردگی ی افسر روسی لیاخف ، محمد علی شاه مقر کودتا را به باغ شاه انتقال داد . اسلامیون به دو دسته تقسیم شدند و بر علیه یکدیگر فتوای جهاد دادند . قزاق ها مجلس را به توپ بستند و نمایندگان مشروطه خواه را دستگیر و به باغ شاه بردند . محمد علی شاه دستور شکنجه و اعدام مشروطه خواهان را صادر کرد . نیروی انتظامی با پشتیبانی ی درباریون و اسلامیون در تهران ، اصفهان ، شیراز و آذربایجان انجمن های مشروطه خواه را یکی بعد از دیگری درهم کوبید و به آنها درس تعبد آموخت . فقط در تبریز در خیابان امیر خیز مشروطه خواهان به سرکردگی ی ستار خان مقاومت کردند . آنها به دلیل کمبود مواد غذایی حتا علف خوردند اما یوغ تعبد را نپذیرفتند . بعد از پنج ماه مبارزه ی مسلحانه تبریز را خیابان به خیابان از دست قوای انتظامی آزاد کردند ، اسلامیون را از تبریز بیرون راندند و به جنبش مشروطه روحی دوباره بخشیدند . بعد از ورود ارتش روسیه ی تزاری به ایران ، مشروطه خواهان درگیلان و فارس متمرکز شدند . این دو قوا راهی ی تهران شدند و در عرض سه روز پایتخت را تسخیر کردند . محمد علی شاه را به روسیه فراری دادند و فرزند ۱۱ ساله اش احمد را جانشین او کردند . شیخ فضل الله نوری را به دادگاه کشیدند و سپس او را در میدان توپخانه به دار آویختند . به این شیوه مشروطه خواهان درس عبرتی تاریخی به درباریان و اسلامیون تعبدگرا دادند . اما با تمام جانفشانی های مشروطه خواهان مجلس شورای ملی به عنوان نهاد تمدن و تعقل در این دوران نتوانست در کشاکش جنگ جهانی ی اول و بعد از حمله ی روسیه به ایران خود را حفظ کند (۵۲) .

پس از پایان جنگ جهانی ایران در حال فروپاشی بود . میرزا کوچک خان با حمایت "حزب کمونیست ایران" تشکیل "جمهوری ی شورایی ی گیلان" را اعلام کرد . شیخ محمد خیابانی "فرقه ی دمکرات آذربایجان" را تشکیل داد و آذربایجان ایران را "آزادستان" نامید . در جنوب "شورای مرکزی" مبارزات طبقاتی را سازمان می داد و موجب خشم دولت انگلیس بود . کابینه ی سپهدار نه قادر به حفظ تمامیت ارضی ی ایران بود و نه می توانست منافع انگلیس در ایران را تضمین کند . "کمیته ی آهنین" به سرکردگی سید ضیاءالدین طباطبایی و رضا میرپنچ همراه با ۳۰۰۰ سرباز قزاق عازم تهران شدند و دولت را بدون مقاومت سرنگون کردند . رضا خان به عنوان وزیر جنگ تمامی ی جنبش های ملی \_ منطقه ای و عاملین آنها را یکی بعد از دیگری سرکوب کرد . "جمهوری ی شورایی ی گیلان" و "حزب کمونیست ایران" ، "فرقه ی دمکرات آذربایجان" ، جنبش کلنل پسیان در خراسان ، قیام مازور لاهوتی در آذربایجان ، جنبش عشایر در کردستان و قیام اعراب در خوزستان توسط ارتش نو پای ایران به خاک و خون کشیده شدند (۵۳) .

جناح محافظه کار با رضا خان نماینده ی شایسته ای برای تضمین منافع قشری ی خود و حفظ تمامیت ارضی

ی ایران یافت . بعد از اینکه او را از تشکیل جمهوری در ایران باز داشت شرایط تاجگذاری ی او را مهیا کرد . علمای شیعه چون مجتهدین ابوالحسن اصفهانی ، عبدالکریم هائری و محمد حسین نائینی از بنیان گذاری ی سلسله ی پهلوی حمایت می کردند ، زیرا نظام سلطنتی و رضا شاه را ضامن تداوم دولت شیعه ی دوازده امامی می دانستند . شوینست های فارس نیز از او پشتیبانی می کردند ، زیرا اقتدار رضا شاه و قدرت دولت مرکزی روح سرخورده ی آنها را تسلی می داد و اسطوره های شاهان هخامنشی را به یادشان می آورد . به همین دلایل غیر منتظره نبود که فراکسیون وسیعی از محافظه کاران در مجلس از تاجگذاری او پشتیبانی کردند (۵۴) .

رضا شاه تحت فشار مبارزات ضد امپریالیستی و در کشاکش تبعدگرایی ، آرزوهای شوینست های فارس را کاملاً برآورده کرد . او با قراردادهای "میان دولتی" مرزهای ایران را تثبیت کرد . قرارداد بانک انگلیس و عهد

## ۱۲

نامه ی تلگراف ایران - انگلیس فسخ شد . قانون نظام وظیفه ی عمومی که طلاب را نیز در بر می گرفت به تصویب رسید و ارتش شاهنشاهی تا سال ۱۹۴۱ با ۱۲۵۰۰۰ سرباز تشکیل شد . صلاحیت دادگاه های شرعی محدود و "قانون اصول تشکیلات عدلیه" تصویب شد . صلاحیت امور محضری از آخوندها سلب شد و بورکراسی حل و فصل این موارد را به عهده گرفت . علمای شیعه از وزارت قضائیه اخراج و فارغ التحصیلان امور قضایی جایگزین آنها شدند . "قانون مدنی" و "قانون تجارت" تصویب و عملی شدند . بورکراسی به صورت ایالتی و ولایتی با ۱۰ استان از نو سازماندهی شد و تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفت . نام های عربی ی شهرها با نام های فارسی تعویض شدند و تاریخ قمری به شمسی مبدل شد . در فرهنگستان واژه های عربی به فارسی ترجمه شدند و موارد آموزشی و پرورشی تحت نظارت دولت قرار گرفتند . دانشگاه تهران برای تربیت کارشناسان و کارمندان ایرانی تأسیس شد . پوشش های دینی چون عبا و عمامه منحصر به آخوندها بود و چادر برای زنان و پوشیدن لباس محلی در اماکن عمومی ممنوع بودند . عشایر خلع سلاح و مسکون شدند . برگزاری ی مراسم ماه محرم محدود شد و از آن پس برای زائران کربلا ، مکه و نجف دیگر ویزا صادر نشد . رضا شاه در ایام سال نو نه به قم بلکه به مشهد می رفت و بدون پیش نماز عبادت می کرد . او به این شیوه از یک سو ارزش دینی - اجتماعی ی حوزه ی علمیه ی قم را پائین می آورد و از سوی دیگر تأکید می کرد که در اماکن دینی و روزهای سنتی نمازگذاری بدون مجتهدین امکان پذیر است (۵۵) .

در دوران سلطنت رضا شاه راه برای صنعتی شدن ایران هموار شد . ساخت راه آهن سراسری و توسعه ی راه ها شرایط افزایش داد و ستد در مناطق پراکنده ی کشور را ایجاد کردند . خلع سلاح عشایر و سازمان نوین قوای مجریه موجب ایجاد نظم عمومی و مناطق صلح آمیز در این دوران بودند . انحصار مالیات و تشکیل بانک ملی قدرت مرکزی را تثبیت تر کرد . اما تحکیم مونوپل قدرت سبب ایجاد هویت مشخصی برای ملت های متفاوت در ایران نشد ، زیرا تحمیل فرهنگ و زبان فارسی بر اقلیت های ملی و جلوگیری حق تعیین سرنوشت شان مانع این هدف بود . به بیان دیگر تشکیل دولت مقتدر مرکزی نه تنها نقطه ی گریز از مرکز کشور چند ملیتی ایران را خنثا نکرد بلکه آنرا تشدید نیز کرد . سیاست داخلی ی رضا شاه ضربه ای اساسی بر سازمان "دولت در دولت" اسلاميون وارد آورد ، ولی آنرا کاملاً منهدم نکرد . به این شیوه سازمان صلح آمیز "جهان بیرونی" نمی توانست منجر به نهادینه شدن پروژه ی تعقل شود ، زیرا رضا شاه در صدر اقشار تبعدگرا مجلس شورای ملی را به نهادی نمایشی و بدون هیچگونه استقلال برای قانونگذاری مبدل کرده بود . او جنبش های طبقاتی و ملی را یکی بعد از دیگری سرکوب کرد بدون آنکه حل و فصل خردمندانه ی آنها را در مجلس مد نظر داشته باشد . سیاست های رضا شاه موجب شد تا شهروندان ایران متحمل کشته شدن ۲۴۰۰۰۰ نفر شوند .

در نتیجه فروپاشی ی سه روزه ی ایران پس از حمله ی متفقین غیر منتظره نبود . سربازان نظام وظیفه به خانه های خود بازگشتند و عشایر دامدار دوباره به کوچ پرداختند . زندانیان سیاسی آزاد شدند و احزاب و نهادهای صنفی تشکیل دادند . آزادی ی مطبوعات از نو آغاز شد و نهادهای مدنی سازماندهی شدند . مجلس دوباره به نهادی مستقل و قانونگذار تبدیل شد . محمد رضا پهلوی به جانشینی ی رضا شاه در آمد و نقشی نمایشی بر عهده گرفت . اسلاميون نیز دوباره به میدان آمدند و به ترویج ترور و توحش پرداختند . سینه زنی و زنجیر زنی دوباره به راه افتاد و زائران راهی ی نجف ، کربلا و مکه شدند (۵۶) .

با سرنگونی ی رضا شاه جناح ملی \_ مذهبی در صدر تبعدگرایی قرار گرفت . این دوران را می توان بدون مبالغه دوران قوام السلطنه و محمد مصدق نامید . اعمال سیاست های متناقض این جناح وابسته به ایدئولوژی

۱۳

آن است . قوام السلطنه در دوران زمامداریش تحت فشار جنبش های اجتماعی ، "وزارت خواروبار" ، "وزارت کار و اقتصاد ملی" را تشکیل داد . با سازمان "شورای صنعتی ی ایران" برای "شورای متحده مرکزی" طرف مقابلی ایجاد کرد که با مشورت همدیگر قانون کار و قراردادهای اشتغال کارگران را تدوین کنند . اما کابینه ی او اقدامی برای ایجاد امنیت اجتماعی نکرد زیرا سرکوب جنبش های اجتماعی منجر به تثبیت سیاست جناح ملی \_ مذهبی می شد . اعضای "حزب اراده ی ملی" و جریان های پان ایرانیستی به سرکوب جنبش کارگری ، مزدوران مالکین به ضرب و شتم دهقانان ، اعضای "سازمان فدائیان اسلام" به ترور شخصیت های سیاسی و روشنفکران لائیک می پرداختند ، بدون اینکه مورد تعقیب قوه ی قضائیه قرار گیرند (۵۷) .

با پایان جنگ جهانی ی دوم ایران دوباره مبدل به حوزه ی کشاکش دول قدرتمند جهان شد . رقابت متفقین برای کسب انحصار نفت شمال دیپلماسی ی شوروی را وا داشت تا از تشکیل "جمهوری ی خودمختار آذربایجان" پشتیبانی کند . چندی بعد مانند "فرقه ی دمکرات آذربایجان" "حزب دمکرات کردستان" نیز تشکیل "جمهوری خودمختار کردستان" را اعلام کرد . کابینه ی قوام به ناچار این دو جمهوری را به رسمیت شناخت و قراردادی را در ده نکته با آنها منعقد کرد . افزایش نفوذ شوروی در ایران از یک سو و تشدید جنبش کارگری در شرکت نفت و مبارزات ضد امپریالیستی علیه انگلیس از سوی دیگر سبب نا رضایتی ی دولت بریتانیا بود .

از این رو سازمان اغتشاش در ایران توسط مستشاران انگلیسی امری غیر منتظره نبود . بعد از قیام عشایر در استان فارس قوام سیاستی نوین برگزید . او با ایجاد "حزب دمکرات ایران" و "اتحادیه ی سندیکاهای کارگران ایران" ، نهادهایی ملی \_ مذهبی سازمان داد و سرکوب جنبش های اجتماعی را بعد از انعقاد پیش قرارداد نفت شمال با شوروی به عهده گرفت . بهانه ی حمله به "جمهوری ی خودمختار آذربایجان" تضمین امنیت انتخابات مجلس بود . در مبارزه ی مسلحانه در مجموع ۲۵۰۰ نفر از اعضای "فرقه ی دمکرات آذربایجان" جان باختند و یا به دار آویخته شدند . ۸۰۰۰ نفر محکوم به حبس ، ۳۶۰۰۰ نفر تبعید و ۷۰۰۰۰ نفر به شوروی گریختند . سران "جمهوری ی خودمختار کردستان" متعجب از فروپاشی ی سریع آذربایجان و متأسف از خودداری ی سیاسی ی شوروی به پیشواز ارتش رفتند . اما این اقدام سبب نشد که آنان دستگیر و به دار آویخته نشوند (۵۸) . در عرض چندین ماه جناح ملی \_ مذهبی موفق شد ، جنبش کارگری را سرکوب کند و به زیر زمین بفرستد . همچنین جمهوری های خود مختار را قلع و قمع کند و بار دیگر طوق تبعید بر گردن شهروندان ایران گذارد . سوء قصد نافرجام به محمد رضا شاه بهانه ای شد که درباریون طوق تبعید را تنگ تر کنند . با وجودیکه ترور توسط عضوی از "سازمان فدائیان اسلام" عملی شده بود حکومت نظامی اعلام شد و تمامی روزنامه های ی منتقد ممنوع شدند . محمد رضا شاه فرصت را غنیمت شمرده و از مجلس سنا حق انحلال دو مجلس را کسب

کرد .

تا سقوط کابینه ی قوام در مجلس شانزدهم جناح ملی – مذهبی به بهترین وجه موفق به تحقق وظیفه ی سیاسی – تاریخی ی خود شد . بار دیگر درباریون و اسلاميون به میدان سیاسی باز گشتند . موفقیت هواداران دربار در انتخابات فقط به این دلیل بود که به مراتب بهتر از اعضای "حزب دمکرات ایران" تقلب می کردند . در مجلس شانزدهم جناح ملی – مذهبی تحت فشار مبارزات ضد امپریالیستی به نام "جبهه ی ملی" متفق شد تا در مقابل دربار برنامه ی ملی شدن صنایع نفت را متحقق کند . پشتیبانی ی اعضای جبهه ی ملی از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید و انتخاب او به ریاست مجلس از این رو بود که از مخالفت او با انگلیس استفاده کنند . درباریان نیز از او حمایت می کردند زیرا او در کمونیست ستیزی کاملاً جدی بود (۵۹) .

جناح ملی – مذهبی با وزارت محمد مصدق رهبری نوین یافت . این بار باج دهی به دول قدرتمند و یا به بیان

۱۴

دیگر "موازنه ی مثبت" برنامه ی دولت را تعیین نمی کرد ، بلکه به جای آن "موازنه ی منفی" در دستور کار کابینه قرار گرفت . بعد از تصویب قانون ملی شدن صنایع نفت ، دولت انگلیس ایران را بایکوت کرد و کشتیرانی در بنادر خلیج فارس را تحت کنترل خود در آورد . شدت بحران اقتصادی منجر به تشدید مبارزات طبقاتی شد . با وجودیکه کارگران از ملی شدن صنعت نفت دفاع می کردند ، کابینه ی مصدق قوانینی برای سرکوب جنبش کارگری به تصویب رساند و قوای انتظامی در این راستا کوشا بود . بعد از گذشت ۱۵ ماه وزارت ، مصدق موفق به حل اختلاف با انگلیس نشد . نزاع او با شاه برای کسب وزارت جنگ منجر به استعفای او از پست نخست وزیری شد . با برگزیده شدن قوام به مقام نخست وزیری ، قیام ۳۰ تیر سازمان یافت . در این قیام مردم به محمد رضا شاه گوشزد کردند که تعبد نمی آموزند . شاه هراسان از جنبش مردمی دوباره پست نخست وزیری و وزارت جنگ را به مصدق محول کرد .

مصدق اما بیشتر به فکر تدارک سفر درباریان به خارج بود تا حل بحران صنعت نفت . زمانی که تاریخ سفر شاه نیز اعلام شد ، اسلاميون هراسیده اوباش را به سرکردگی ی شعبان بی مخ سازمان دادند تا جلوی سفر او و همسرش ثریا را بگیرند . اهالی ی میدان و شهرنو با شعار "جاوید شاه" به خانه ی مصدق حمله ور شدند و در خانه ی او را شکستند . فرار مصدق منجر به نجات جان او شد .

مصدق در دوران نخست وزیری اش چنان وضعیتی ایجاد کرد که حتا اعضای جبهه ی ملی نیز دیگر در مجلس شرکت نمی کردند . مجلس نمی توانست تشکیل جلسه دهد ، زیرا حداقل تعداد نمایندگان حضور نداشتند . با ایجاد این فاجعه مصدق از شاه خواهان اختیارات تام به مدت شش ماه و انحلال مجلس شد . شاه در حالی که برنامه ی کودتا در سر داشت ، در خواست او را قبول کرد .

چندی بعد مصدق را عزل و ژنرال زاهدی را جانشین او کرد و به اروپا گریخت . مردم با آگاهی از فرار شاه به خیابان ها ریختند ، مجسمه های شاهان پهلوی را به پائین کشیدند و بلوار شاه را بلوار جمهوری نامیدند . فرار شاه نشانه ی بحران قشر محافظه کار بود . ائتلاف درباریون و اسلاميون برای حفظ نظام سلطنتی پاسخی به این بحران شد که مصدق به عنوان نماینده ی جناح ملی – مذهبی ایجاد آنرا کرده بود . کابینه ی مصدق با برنامه ی کودتای آمریکا ، به سرکردگی ی ژنرال زاهدی ، با کمک دلار های آیت الله بهبهانی و با شرکت اوباش میدان و شهرنو سقوط کرد . با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد دوران سیاه تعبد دوباره برای شهروندان ایران آغاز شد . بعد از بازگشت شاه به ایران اداره ی کارآگاهی زیر نظر ژنرال بختیار و با همیاری مستشاران آمریکایی برای انهدام اپوزیسیون سازماندهی شد . خبرنگاران منتقد ، افسران ناراضی ، روشنفکران چپ ، اعضای

حزب توده و حزب دمکرات کردستان دستگیر و زندانی شدند . دکتر فاطمی وزیر امور خارجه ددستگیر و اعدام شد . در مجموع ۵۴۸ افسر ارتش دستگیر ، ۲۷ نفر اعدام و بقیه روانه ی زندان شدند . سازمان تروریستی ی "فدائیان اسلام" منهدم و اعضای آن محاکمه و اعدام شدند .

با کودتای ۲۸ مرداد اقشار محافظه کار بار دیگر زیر پوشش شاه و دربار گرد هم آمدند . آیت الله بروجردی موفقیت کودتا را به محمد رضا شاه تبریک گفت و شاه در پیش چشم عموم دست او را بوسید . به این شیوه نمایندگان دربار و اسلام ائتلاف خود را جشن گرفتند و به مردم رسم تبعیت آموختند . مخالفان به اجبار به زیر زمین رفتند و نطفه ی مبارزه ی مسلحانه را علیه تبعدگرایان درباری گذاشتند (۶۰) . ائتلاف محافظه کاران طولی نکشید زیرا سرمایه داری ی جهانی ایران را برای صدور سرمایه در نظر گرفته بود . طرح اصلاحات ارضی در مجلس نوزدهم برنامه ای برای ایجاد شرایط کلی ی تولیدی بود . مالکین هراسیده دست

## ۱۵

به دامان آیت الله بروجردی شدند و او اصلاحات ارضی را مغایر با شریعت اعلام کرد . آیت الله بهبهانی نیز با استناد به قانون اساسی اصلاحات ارضی را غیر قانونی دانست . محمد رضا شاه در نامه ای به آیت الله بروجردی یادآوری کرد که اصلاحات ارضی طرح بخصوصی نیست زیرا در تمام جهان عملی شده است . آیت الله بروجردی در پاسخ به او نوشت که در تمامی ی دنیا سلطنت نیز سرنگون شده است . گشایش بیستمین مجلس مصادف با مرگ آیت الله بروجردی بود و به این صورت شرایط سیاسی برای طرح دوباره ی اصلاحات ارضی بهبود یافت . در این انتخابات اعضای حزب ملیون و حزب مردم و گروهی مستقل به نمایندگی ی علی امینی به مجلس راه یافتند . امینی بعد از کسب سمت نخست وزیری با شعار "انقلاب سفید یا انقلاب سرخ" برای تحقق اصلاحات ارضی تبلیغ می کرد . ژنرال تیمور بختیار به سرکردگی ی مالکین موجب درگیری ی خونینی در تهران و شهرهای استان فارس شد . تبعید او به عراق اما موجب حل بحران سیاسی نشد زیرا اصلاحات ارضی زمین های اوقاف را نیز در بر می گرفت . برای اولین بار در تاریخ ایران سازمان اسلامیون به عنوان نهاد "دولت در دولت" در خطر واقعی قرار داشت .

بعد از ناکامی ی امینی ، اسدالله علم به سمت نخست وزیری رسید . طرح اصلاحی ی انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی کاسه ی صبر اسلامیون را لبریز کرد زیرا این طرح برای زنان و اقلیت های مذهبی نیز حقوق انتخاباتی قائل بود . اسلامیون به وسیله ی "هیئت مؤتلفه ی اسلامی" که شامل روحانیون و بازاریون می شد و زیر نظر شورای روحانیت قرار داشت چنان تبلیغاتی سازمان داد که علم عقب نشینی کرد و طرح حق انتخاب زنان را نامتناسب برای ایران نامید . محمد رضا شاه بعد از ناکامی ی علم رفراندومی را برای تأیید "برنامه ی شاه و مردم" که "انقلاب سفید" می نامید ، در نظر گرفت . در حالی که روحانیت سلطنت خواه اصلاحات ارضی را مغایر با اسلام نمی دانستند "هیئت مؤتلفه" اعتصاب بازار را سازمان داد و در مساجد علیه "انقلاب سفید" تبلیغ کرد . حجت الاسلام خمینی که تا کنون به فتوای قتل این و آن برای "سازمان فدائیان اسلام" بسنده می کرد به میدان آمد و اصلاحات ارضی را توطئه ای علیه اسلام و روحانیت در ایران نامید . او برای مقابله با "انقلاب سفید" متوسل به مبتذل ترین مباحث روزمره شد و ارتجاعی ترین راه را انتخاب کرد . او بالای منبر به فحاشی به اقلیت های مذهبی (یهودها و بهایی ها) ، شهروندان دول غربی و زنان متجدد پرداخت و آنها را عامل فساد در امت اسلامی نامید . اعضای "هیئت مؤتلفه" قیام اسلامیون را در آستانه ی رفراندوم سازمان دادند که منجر به فاجعه ی ۱۵ خرداد شد . در این درگیری ۱۰۰۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر روحانی ، بازاری و

اعضای جناح ملی - مذهبی دستگیر و زندانی شدند . خمینی چندی بعد از آزادی بحث پیرامون قانون کاپیتولاسیون (منع محاکمه و مجازات شهروندان آمریکا در ایران) در مجلس را به انتقاد کشید و آنرا برنامه ای آمریکایی و مغایر با شریعت نامید . گستاخی ی خمینی این بار منجر به تبعید او به خارج شد . اسلاميون با ترور نخست وزیر وقت حسن علی منصور انتقام این عمل را گرفتند .

با انتصاب حسن نصیری به ریاست ساواک تعقیب و سرکوب اسلاميون تشدید شد . در دوران نخست وزیری ی هویدا سران "حزب ملل اسلامی" شناسایی و محکوم به زندان شدند . بیش از ۱۰۰ نفر از اعضای "هیئت مؤتلفه اسلامی" باز داشت ، ۴ نفر به اعدام و ۹ نفر به حبس محکوم شدند (۶۱) .

اسلاميون و بازاریون تنها جریانی بودند که با دولت و برنامه های اقتصادی اش مقابله می کردند . بعد از افزایش قیمت نفت محمد رضا شاه سر مست از قدرت ، "حزب مردم" و "حزب ایران نوین" را در "حزب رستاخیز" متحد کرد . شهروندان مسن تر از ۱۸ سال موظف بودند یا عضویت این حزب را بپذیرند و یا به خارج مهاجرت کنند .

## ۱۶

تبعیت از شاه به عنوان وارث ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی و طراح "انقلاب سفید" ضرورت عضویت در این حزب بود و دیگران مشکوک به همکاری با "ارتجاع سیاه و سرخ" بودند .

اما مقبولیت تاریخی - دنیوی که "حزب رستاخیز" برای محمد رضا شاه ایجاد می کرد نمی توانست به تنهایی جایگاه او را به عنوان صدر قشر محافظه کار در ایران تثبیت کند . به همین دلیل او به فکر ایجاد مشروعیت دینی نیز برای خود نیز بود . برای اثبات ایمان به اسلام به زیارت حج رفت . برای عوام فریبی مدعی شد که دست امام رضا بر کمر او نقش شده است و حضرت عباس او را از افتادن به پرتگاهی نجات داده است . برای تضمین مشروعیت دینی ی شاه ، از یک سو سازمان اوقاف هزینه ی تحصیل طلاب را می پرداخت ، قرآن آریامهری منتشر می کرد ، سپاه دین سازمان می داد و در مدارس ۲۰۰۰۰ آخوند به تدریس فقه اشتغال داشتند . از سوی دیگر برای مبارزه با "ارتجاع سیاه و سرخ" و ترویج "اسلام لیبرال" حسینه ی ارشاد و دانشگاه الهیات در تهران تأسیس شدند . در حالی که مأموران ساواک دانش آموزان را برای انشائی انتقادی شناسایی و ضرب و شتم می کردند ، در حالی که جوانان غیور و مبارز را دو زانو بر زمین می نشاندد و از آنها برای تدریس تعبد به دیگران تواب می ساختند ، در حالی که برای ارضای عقده های شاه مفلوکشان از آنان توبه نامه می طلبیدند و در حالی که مبارزین و نمایندگان پروژه ی تعقل را به بند می کشیدند و جانشان را می ستاندند ، همه گونه امکانات برای اسلاميون دماغوگ و موحش ایجاد می کردند . در حالی که هر کتابی با محتوای روشنگری سانسور می شد اسلاميون مکار با عمامه و کروات ، نگون بختی ی شهروندان ایران را در حسینه ی ارشاد طراحی می کردند (۶۲) .

محمد رضا شاه خود پسندانه به خود عناوینی چون "خدايگان" ، "شاه شاهان" ، "شاهنشاه آریامهر" ، "بزرگ ارتش داران" می داد و از مردم تحت شعار "خدا ، شاه ، میهن" تبعیت بی چون و چرا می طلبید . واژه های ملت و مردم برای او بیگانه بودند زیرا شهروندان ایران را رمة می پنداشت . وقاحت و تعبدگرایی برای او حد و مرزی نداشت . بعد از ۳۸ سال سلطنت و بعد از سرنگونیش کتابی با عنوان "پاسخ به تاریخ" نوشت زیرا او نه به شهروندان ایران بلکه فقط و فقط به تاریخ پاسخگو بود .

در دوران سلطنت محمد رضا شاه جنبش های اجتماعی ، ملی و طبقاتی یکی بعد از دیگری سرکوب شدند بدون آنکه حل و فصل مصالمت آمیز آنها در نهادهای مدنی و مجلس در نظر گرفته شده باشند . بدیهی است که

صنعتی شدن کشور و نوسازی اجتماعی به بخشی از آرمان های شهروندان پاسخ داد . بدیهی است که ایجاد نظم و امنیت و "جهان بیرونی ی" صلح آمیز اشتیاق شهروندان متمدن و متعقل را برای تعیین سرنوشت خود برانگیخت . اما نظام تبعه‌دگرای پهلوی از عهده ی پاسخ دادن به انتظارات مردم شهرنشین عاجز بود . به همین دلیل مردم شریف و مبارز ایران نظام سلطنتی را در هم کوبیدند و تمدن قلابی ی خاندان پهلوی را به فاضل آب تاریخ روانه کردند (۶۳) .

در بحبوحه ی انقلاب نمایندگان ملی - مذهبی به دو جناح تقسیم شدند و به عنوان محلل برای رفع اختلافات اسلامیون با درباریان با شعار "هم شاه ، هم خمینی" به میدان آمدند . جعفر شریف امامی بعد از کسب مقام نخست وزیری برای رضایت خاطر اسلامیون ، تاریخ هجری ی شمسی را جایگزین تاریخ شاهنشاهی کرد ، فرمان تعطیل کازینوها را صادر و فروش مشروبات الکلی را محدود کرد . در همان هنگام هواپیمایی در فرودگاه مهرآباد آماده ی پرواز شد که آیت الله خمینی را از تبعید به ایران بازگرداند . سرپیچی خمینی و تشدید جنبش های اجتماعی منجر به سقوط کابینه ی شریف امامی شد . کابینه ی نظامی نیز نه می توانست ، انقلاب را

۱۷

سرکوب کند و نه قادر بود به بحران سیاسی - اجتماعی خاتمه دهد . بعد از ناکامی ی دولت نظامی بار دیگر نماینده ای از جناح ملی - مذهبی به پست نخست وزیری گماشته شد . شاپور بختیار بعد از کسب این مقام - در سنت تبعه - دست محمد رضا شاه را در ملاء عام بوسید و به آیت الله خمینی پیشنهاد کرد ، که نهادی چون واتیکان در قم تشکیل دهد . جناح دیگر ملی - مذهبی از نایب السلطنه تهرانی گرفته تا نمایندگان "جبهه ی ملی" چون دکتر سنجابی و "نهضت آزادی" مانند مهدی بازرگان یکی پس از دیگری با هدف رفع اختلاف بین محمد رضا شاه و آیت الله خمینی به "توفل لوشاتو" سفر کردند و با شعار "الله اکبر ، خمینی رهبر" باز گشتند . در حالی که شهروندان متمدن و متعقل ایران با آرمان هایی چون برابری ، آزادی ی اندیشه ، عدالت اجتماعی و اقتصادی ، استقلال سیاسی - اقتصادی از امپریالیسم به خیابان ها آمدند و تحقق این اهداف را در سرنگونی ی شاه می جستند ، اسلامیون مکار با ایجاد "شورای انقلاب اسلامی" نهادی برای دولتی کردن تبعه و ترویج ترور و توحش سازمان دادند . این بار اما ایرانیان باید آداب و رسوم تبعه‌دگرایی را به درستی می آموختند . آنها باید هزینه ی هشتاد سال سرپیچی و مبارزه برای تعقل را می پرداختند . تسخیر هرگونه اندیشه ی رهایی ، شکست هر گونه آرمان برابری ، نفی هر گونه آرزوی عدالت خواهی ، دشمن تراشی ، شادی ستیزی ، شهید پروی برنامه ای بود که اسلامیون موحش و متحجر برای شهروندان ایران تدارک دیده بودند .

تحکیم این برنامه اما بلافاصله بعد از سرنگونی ی محمد رضا شاه آغاز نشد . در آستانه ی انقلاب امامان جمعه هر یک از دیگری جاهل تر از منبرها مبلغ سرکوب مردم شدند و پشتوانه ی دینی ی آنها مهیا کردند . وحوش اسلامی و جوانان فریب خورده از حسینیه ها و مساجد به بیرون سرازیر شدند و به صورت زنان بی حجاب تیغ کشیدند ، اسید بر چهره ی آنان ریختند و آنها را روسپی نامیدند . همجنس گرایان را به خلوت گاه کشیدند و سلاخی کردند . به مراکز فرهنگی چون سینماها و خانه های جوانان حمله ور شدند ، آنها را به آتش کشیدند و کشتار انسان های بیگناه را سازمان دادند . هر چه که موجب اندکی شادی می شد و هر چه که شهروندان زیبا می دانستند ، نابود کردند . به این شیوه اسلامیون قبل از انقلاب فرهنگ مرتجع ، متعرض و مخرب خود را به جهانیان نمایش دادند .

سرکوب شهروندان اما بعد از سرنگونی ی محمد رضا شاه و رفراندم جعلی ی اسلامیون ابعاد جدیدی گرفت . تمامی ی تمایلات حیوانی و علائق غریزی ی اسلامیون که با ایجاد "جهان بیرونی ی" صلح آمیز در دوران

سلطنت به "جهان درونی ی" آنها منتقل و محدود شده بود ، بعد از فروپاشی ی نظام به "جهان بیرونی" سرازیر شد . اسلاميون اين بار چنان درس عبرتی به تعقل گرایان دادند که چندی نگذشت که محمد رضا شاه برای ناظرین به صورت دولت مردی مصلح و انسان دوست در آمد . نه تعویض شیوه ی تبعدگرایی ، بلکه شدت و درجه ی توحش آن ناظرین را مبہوت کرده بود . همانگونه که در دوران سلطنت ، اوباش در خیابان ها "جاوید شاه" می گفتند ، اسلاميون با شعار "خدایا ، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار" به میدان آمدند . همانگونه که وزرای چاپلوس بر دست خونین شاه بوسه می زدند ، رئیس جمهور اسلامی — سید ابولحسن بنی صدر — بر دست خونین ناجی و مرجع تقلیدش — آیت الله خمینی — بوسه می زد و به این شیوه مروج فرهنگ تبعدگرایی بود . همانگونه که درباریان فراتر از قانون به رشوه خواری ، اختلاس و فروش مواد مخدر مشغول بودند ، اسلاميون دادگاه روحانیت را سازمان دادند که آخوندها دور از چشم مردم و فرای شریعت دست به هر گونه جنایت و جہالتی بزنند (۶۴) .

با تأیید قانون اساسی ی جمهوری ی اسلامی ، تبعیت قانونمند و نهادینه شد . شورای نگهبان ، مجلس خبرگان و

## ۱۸

ولایت فقیه موظف به سازماندهی آن شدند . اسلاميون مراکز تعقل چون دانشگاه ها را به مدت سه سال بستند و فرزانه های فرهنگی و علمی را مجبور به تبعید کردند . استاد و دانشجو را موظف به تسلیم و تبعیت کردند و برای تضمین و پاسداری از تبعید ، اوباش "خط امام" و "حزب الله" را در دانشگاه ها سازمان دادند . با ضرب توسری بر سر زنان روسری کشیدند و چادر بد حجابان را به پیشانی آنها منگنه کردند . در زندان ها تواب ساختند و به مردم شیوه ی تسلیم و رسم تبعید را آموختند . با استناد به آیه های "شریفه" و منابع دینی به زندانیان سیاسی تجاوز کردند و حرمت انسان و انسانیت را شکستند . نسل آرمان خواه انقلاب را دو زانو نشانند و از آنها برای پذیرش نظم نابرابر اسلامی بیعت گرفتند . اما تبعیت برای اسلاميون جاهل و جبار کافی نبود . آنها می خواستند به مردم بیاموزند که اسلحه ای را حمل کنند و هزینه ی گلوله ای را بپردازند که با آن جانشان را می ستانند و قبری را بکنند که در آن گمنام به خاک سپرده می شدند . نوجوانان را در مدارس به عنوان بسیجی سازمان دادند و مجهز به کلید پلاستیکی بهشت برای صدور انقلاب کذب اسلامی آنان را به روی محوطه های مین گذاری شده فرستادند . با قربانی کردن آنان "خانواده های شهدا" را از یک سو همسنگر خود ساختند و از سوی دیگر ارزش های مقبول اجتماعی چون شجاعت و پایداری را مبدل به حماقت کردند . کودکان را برای جاسوسی ی والدین و نزدیکانشان فریب دادند و برای جنایات خود شریک جرم ساختند . بر سر ملت های رنج‌دیده که برای تعیین سرنوشت خویش مبارزه می کردند بمب ریختند و مجروحان جنگی را به جوخه های اعدام سپردند . دسته های "امر به معروف و نهی از منکر" سازمان دادند و روابط عشایر قرون وسطا را به شهروندان تحمیل کردند . جوانان غیور را برای عبرت دیگران در ملأ عام شلاق زدند و بر عکس سوار خر کردند و در شهر گردانند و شخصیت و حرمت شان را شکستند . در اماکن عمومی دختران و زنان آرایش شده را ضرب و شتم کردند و بر لب های آنها تیغ کشیدند . به مجالس عروسی حمله ور شدند و عروس و داماد را به جرم شادی و پایکوبی با افراد نامحرم به شلاق کشیدند . از یک سو ثروت کشور و دست آوردهای طبقه ی کارگر را به غارت بردند و زمینه ی فقر را ایجاد کردند . از سوی دیگر قربانیان این نظام نابرابر را به جرم تن فروشی به جوخه های سنگسار سپردند و یا به جرم دزدی دست و پا شان را قطع کردند . قاتلین حرفه ای تربیت کردند و برای انهدام اپوزیسیون آنان را به خارج از کشور اعزام داشتند . با سازمان ترور و توحش ، سانسور را

به خود سانسوری مبدل کردند و حتا به خارج از کشور نیز بسط دادند . به این شیوه از یک سو به "جهان درونی" انسان ها رخنه کردند و حتا خلوت گاهی برای طرح ایده ی آزادی ، آرزوی برابری ، انسان دوستی و سرنگونی ی حکومت وحوش اسلامی باقی نگذاشتند . از سوی دیگر "جهان بیرونی" را مدام با کمک اوباش "حزب الله" و "سربازان گمنام امام زمان" و تحت شعار "خمینی ی عزیزم ، بگو که خون بریزم" به اغتشاس و نا امنی کشیدند .

به بیان دیگر اسلامیون نفس مبارزه را شکستند . تلفات جانی ، خسارات مادی ، زیان های اخلاقی و فرهنگی و عاطفی ای که شهروندان ایران متحمل شدند هنوز قابل محاسبه نیستند . حال اسلامیون بعد از ۲۴ سال تمدن ستیزی ، سازماندهی ی جنایت و جهالت ، ترویج ترور و توحش با کمال وقاحت و بی شرمی نماینده ی تمدن ایرانی شده اند و در مجالس بین المللی در مورد آن نیز سخن می رانند .

## ۱۹

نتیجه:

۱) تاریخ مبارزاتی صد سال اخیر ایران را باید مبارزه ی تمدن و تعقل با توحش و تعبد نامید . مبارزه علیه توحش و تعبد پدیده ای جهان شمول و وابسته به تحولات "جهان درونی ی" انسان و ایجاد "جهان بیرونی ی" صلح آمیز است . از جنبش مشروطه تا خیزش های توده ای و جنبش کارگری موجود همه و همه نموده های عینی طغیان جمعی علیه تعبدگرایان درباری و اسلامی اند . با وجود یک قرن مبارزه ، پروژه ی تعقل بر تعبد در ایران هنوز پیروز نشده است و سرنوشت شهروندان متمدن در چنبره ی تمدن ستیزان اسلامی قرار دارد .

دست آورد اسلامیون آنقدر فاجعه آمیز است که قلم قادر به تشریح آن نیست . برخی دلایل شکست آرمان های انقلاب را نه در شرکت و رهبری ی اسلامیون تعبدگرا ، بلکه در کلیت انقلاب جستجو می کنند . به همین دلیل دست به دامن سران نظام اسلامی شده و خواهان برگزاری ی فرایند برای حذف سیاسی آنها هستند . برخی دیگر دست به دامن اسلامیون در هجرت ، برای سرنگونی ی نظام اسلامی می کوشند . اینان یکی مفلوک تر از دیگری پناه به تعبدگرایانی می برند که شهرتشان فقط و فقط به علت طراحی و سازماندهی ی فاجعه ی "انقلاب اسلامی" در ایران است . این بی خردان که روزمره ی سیاسی خود را با ائتلاف با این جناح و آن جناح ملی - مذهبی سر می کنند نمی دانند و نمی فهمند که پروژه ی تعقل و کثرت گرایی با کمک تعبدگرایان متحقق نمی شود . همانگونه که پروژه ی خردورزی دنیوی و لائسیسم با همکاری ی اسلامیون به نتیجه نخواهد رسید .

تحولات سیاسی - اجتماعی ی موجود در ایران به ناظرین حساس نوید می دهند که روند تمدن و تعقل بر تمدن ستیزان و و تعبدگرایان پیروز خواهد شد . بحران جمهوری ی اسلامی را نیز باید در همین پدیده جستجو کرد . نه فقط فقر ، بیکاری ، تن فروشی و اعتیاد بلکه و بخصوص تحولات "جهان درونی ی" شهروندان ایرانی نشانه ی بحران اسلامیون است . افزایش و پیچیدگی ی روابط همه جانبه ی اجتماعی منجر به تفکیک "جهان درونی ی" انسان در جناح "خیر خواه" و جناح "خود خواه" می شود . به بیان دیگر معیارهای ارزشی - اجتماعی وابسته به انسان هستند . نه این تفسیر و آن تفسیر دینی ملاک اخلاق اند و نه این مرجع و آن مرجع تقلید آنرا نمایندگی می کنند . این برش روحی - اجتماعی به شیوه ای مناسب به زبان عامی - اسلامی ی هاشم آغاچری مطرح

شده است : "مردم ایران میمون نیستند که تقلید کنند" .

۲) در سازمان پروژه ی تعبد جناح ملی – مذهبی در ایران نقش کلیدی ایفا کرده و می کند . در دو دوره ی حساس تاریخی یعنی بعد از سرنگونی ی رضا شاه و در آستانه ی انقلاب این جناح محافظه کار شرایط تثبیت تعبدگرایان درباری و اسلامی را مهیا کرد .

با سرنگونی ی رضا شاه شرایط برای ایجاد جمهوری دوباره مهیا شد . اما نمایندگان ملی – مذهبی تن به این امر ندادند . این جناح به مدت ۱۲ سال زمام امور را در دست داشت . "سازمان فدائیان اسلام" به ترور شخصیت های سیاسی و روشنفکران لائیک می پرداخت و روزنامه ی پرچم اسلام را نیز منتشر می کرد . بعد از قتل احمد

کسروی و همکارش در دادگاه ، برادران امامی بدون هیچگونه مشکلی آنجا را با درشکه ترک کردند . یکی از وزرای کابینه ی قوام به نام هژیر حتا از این دو قاتل جانبداری می کرد زیرا کسروی را ملحد و حکم قتلش را واجب می دانست . ترور رزم آرا نیز برنامه ی جریان های ملی – مذهبی بود . رئیس مجلس آیت الله کاشانی از قتل رزم آرا مسرور شد و خلیل تهماسبی را مجاهد و فداکار نامید بدون اینکه مورد تعقیب قضایی قرار گیرد . به همین صورت اعضای "حزب اراده ی ملی" و جریان های پان ایرانیستی به سرکوب جنبش های اجتماعی می

۲۰

پرداختند بدون اینکه دستگیر و مجازات شوند .

همین پدیده را می توان باردیگر در دوران انقلاب مشاهده کرد . در حالی که اسلاميون به سرکوب مردم می پرداختند و در بیدادگاه های "انقلاب اسلامی" جان و مالشان را می ستانند ، مهدی بازرگان برای "صبر انقلابی" تبلیغ می کرد . حماقت این جناح محافظه کار مربوط به دیدگاه متناقض اش است . همانگونه که هژیر قربانی "فدائیان اسلام" شد ، همانگونه که مصدق قربانی نظام سلطنتی شد به همان شیوه نیز اعضای کابینه ی موقت دولت بازرگان هر کدام به شکلی قربانی نظامی شدند که خود شرایط ایجادش را مهیا کرده بودند .

۳) طرح های "برخورد تمدن ها" و "گفتگوی تمدن ها" پشتوانه ی تحقیقاتی ندارند زیرا در آنها از مقوله ی تمدن برای مسائل استراتژیک سوء استفاده می شود . خطوط گسل نه در میان تمدن ها ، ملت ها و یا ادیان بلکه از یک سو میان تعبدگرایان و تعقل گرایان قرار دارد . به این ترتیب که این خطوط میان حکومت های مستبد و ستمکار که به وسیله ی ترور شهروندان را موظف به تبعیت می کنند و شهروندان متمدنی که برای حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می کنند کشیده شده است . از سوی دیگر این خطوط بین تعبدگرایان قرار دارد یعنی میان حکومت های مستبد که حاضر به تبعیت از حکومت های قدرتمند جهان نیستند ، کشیده شده است . به بیان دیگر نه حکومت های مستبد که حق تعیین سرنوشت را از شهروندان خود سلب می کنند و نه حکومت های قدرتمند که برای تحقق اهداف اقتصادی و ایفای نقش هژمونیک خود دست به کشتار نیز می زنند ، هیچ یک نماینده ی تمدن نیستند . نمایندگان واقعی تمدن بیش از ۳۰۰۰ نهاد غیر دولتی و بدون مرزند که برای تحقق حقوق بشر ، بهبود و حفظ محیط زیست ، مبارزه با مرگ اطفال ، مبارزه با بیماری ی ایدز ، توسعه ی اقتصادی ، مبارزه با گرسنگی و سوء تغذیه مبارزه می کنند . به زبان ساده تر نه "برخورد تمدن ها" بلکه "برخورد تعبدگرایان" ، نه "گفتگوی تمدن ها" بلکه "معامله ی تعبدگرایان" آن چیزی را مفهوم می کنند که

هانتینگتون و خاتمی در نظر دارند .

در نتیجه نزاع آمریکا با وحوش اسلامی که تا کنون از آنها حمایت می کرد نه به منظور تحکیم تمدن ، بلکه برای موظف کردن آنها به تبعیت از نظام سرمایه داری جهانی و جایگاه هژمونیک ایالت متحده است . اینک در این معرکه اعضای سابق "حزب رستاخیز" خود را وارث جنبش مشروطه می دانند و از آمریکا در خواست بمباران ایران را می کنند . مانند آیت الله خمینی بعد از سرنگونی ی نظام جمهوری ی اسلامی ، خواهان برگزاری ی referendum برای تأیید نظام سلطنتی \_ اسلامی هستند . این گونه که روشن است این حضرات از یک سو در بحبوحه ی سیاسی از مردم "حق شناس" ایران ندامت نامه می طلبند که چرا اصلاً محمد رضا شاه "خادم" را سرنگون کرده اند و از سوی دیگر قصد دارند که با سازماندهی دوباره ی دربار ، "رضا شاه دوم" را به صدارت جناح محافظه کار در ایران در آورند .

پی نوشت ها :

1) vgl. Fukuyama, Francis (1992): Das Ende der Geschichte, Berlin.

و مقایسه ، گفتگو با فرانسیس فوکویاما (۱۳۸۱): پایان تاریخ \_ پرده ی دوم ، مترجم فرامرز رستمی ، در اطلاعات سیاسی \_ اقتصادی ، شماره ی ۱۷۵ و ۱۷۶ ، ص ۴۰ ادامه

und vgl. Anderson, Perry (1993): Zum Ende der Geschichte, Berlin, S. 11ff., 96ff.

## ۲۱

2) vgl. Menzel, Ulrich (1991): Jenseits des Ost-West-Konflikts - Heißt die neue Trilaterale USA-Japan-Deutschland ?, in PROKLA Nr. 84 S. 400ff., Münster.

3) vgl. Huntington, Samuel (1996): Der Kampf der Kulturen, München/Wien.

4) vgl. Rigaux, Francois (1991): Reflexion über eine neue Weltordnung, in PROKLA Nr. 84, S. 384ff., Münster, S. 388

۵) مقایسه ، مجتبی امیری (مترجم و ویراستار) (۱۳۷۴): هانتینگتون و منتقدانش، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران

۶) مقایسه ، چنگیز پهلوان (۱۳۸۰): تمدن ، اسن (آلمان)

7) vgl. Elias, Norbert (1990): Über den Prozeß der Zivilisation - Wandlungen der Gesellschaft - Entwurf zu einer Theorie der Zivilisation, Bd. II, 15. Auflage, 1. Auflage 1976, Frankfurt/Main, S. 312

8) vgl. ebd.: S. 312, 316

9) vgl. ebd.: S. 389

10) vgl. ebd.: S. 68, 119, 315

11) vgl. Elias, Norbert (1990): Über den Prozeß der Zivilisation - Wandlungen des Verhaltens in den weltlichen Oberschichten des Abendlandes, Bd. I, 15. Auflage, 1. Auflage 1976, Frankfurt/Main, S.163

12) vgl. ebd.: Bd. II., S. 312

13) vgl. ebd.: Bd. II., S. 334

14) vgl. ebd.: Bd. II., S. 367f.

15) vgl. ebd.: Bd. I., S. 94f.

16) vgl. ebd.: Bd. I., S. 48

17) vgl. ebd.: Bd. I., S. VIII

18) vgl. ebd.: Bd. I., S. 55

19) vgl. ebd.: Bd. II., S. 3

20) vgl. ebd.: Bd. II., S. 1

21) vgl. ebd.: Bd. II., S. 3

22) vgl. ebd.: Bd. II., S. 6

- 23) vgl. ebd.: Bd. II., S. 321f.
- 24) vgl. ebd.: Bd. II., S. 323f.
- 25) vgl. ebd.: Bd. II., S. 336
- 26) vgl. ebd.: Bd. I., S. 278
- 27) vgl. ebd.: Bd. II., S. 318f.
- 28) vgl. ebd.: Bd. I., S. 258
- 29) vgl. ebd.: Bd. I., S. 135
- 30) vgl. ebd.: Bd. I., S. 277
- 31) vgl. Weber, Max (1981): Die Protestantische Ethik I - Eine Aufsatzsammlung, (Hrsg.) Johannes Winkelmann, Tübingen.
- 32) vgl. Kant, Immanuel (1967): Religion innerhalb der Grenzen der Vernunft, Berlin(ost).
- 33) vgl. Elias, ebd.:Bd. I, S. 262, 258
- 34) vgl. ebd.: Bd. II., S. 321f., 400
- 35) vgl. ebd.: Bd. II., S. 330f., 400
- 36) vgl. ebd.: Bd. II., S. 332
- 37) vgl. ebd.: Bd. II., S. 334
- 38) vgl. ebd.: Bd. II., S. 314
- 39) vgl. ebd.: Bd. II., S. 230
- 40) vgl. Habermas, Jürgen (1988): Theorie des kommunikativen Handelns, Handlungsrationalität und gesellschaftliche Rationalisierung, Bd. I, 3. Auflage, Frankfurt/M, S. 351f.
- 41) vgl. Horkheimer, Max/Adorno, Theodor W. (1947): Dialektik der Aufklärung - Philosophische Fragmente, Amsterdam, S. 88ff., 127ff.
- 42) vgl. Elias, ebd.: Bd. I., S. 163, Bd. II, S. 68, 119, 315, 394

۲۲

- 43) vgl. Feridony, Farshid (2000): Transformationsprozesse in einer "Islamischen Republik" - Ökonomische, politische und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der "Islamischen Republik Iran", Berlin, S. 114

(۴۴) مقایسه ، علی میرفطروس (۱۹۹۹): مقدمه ای در اسلام شناسی ، جلد اول ، چاپ دوازدهم ، اسن (آلمان) ، ص ۵۲ ادامه

(۴۵) نا گفته نماند که میان محققین هنوز توافقی در مورد دلایل شکست خردگرایی در اسلام به وجود نیامده است . دنبال کردن این بحث مهم به مقاله ای که نویسنده این نوشته با عنوان "اسلام و سیاست توسعه در ایران" در دست تدارک دارد محول می شود .

- 46) vgl. Feridony, ebd., S. 86f., 493f.
- 47) vgl. ebd., S. 505f.
- 48) vgl. ebd., S. 114ff.
- 49) vgl. ebd., S. 124
- 50) vgl. ebd., S. 119
- 51) vgl. ebd., S. 125
- 52) vgl. ebd., S. 132ff.
- 53) vgl. ebd., S. 143ff.
- 54) vgl. ebd., S. 153ff.
- 55) vgl. ebd., S. 156f.
- 56) vgl. ebd., S. 169f.
- 57) vgl. ebd., S. 171ff., 183
- 58) vgl. ebd., S. 178ff., 187ff., 192f.
- 59) vgl. ebd., S. 197f.
- 60) vgl. ebd., S. 200ff.
- 61) vgl. ebd., S. 212ff.
- 62) vgl. ebd., S. 269f.

63) vgl. ebd., S. 281ff.

64) vgl. ebd., S. 313ff.

منابع:

رضا آیرملو (۱۳۷۸): مدینه ی فاضله ی ایرانی \_ از امام زمان تا امام زمان ، یوته بوری، سوئد

رضا آیرملو (۱۳۸۰): زن در گرداب شریعت ، سوئد

ناصر پاکدامن (۱۳۷۷): قتل کسروی ، سوئد

بهزاد کاظمی (۱۳۷۸): ملی گرایان و افسانه ی دمکراسی ، لندن

علی میرفطروس (۱۹۸۸): ملاحظاتی در تاریخ ایران ، اسلام و "اسلام راستین" ، آلمان